**سخنرانی 1251 \_ سوره انبیاء**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صل الله علی سیدنا و نبینا و حبیب الهنا ابی القاسم محمد صلی الله علیه ووعلی اله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

اگر کسی قسمتی از مال خودش را به شخص معتمدی به امانت بسپارد از این جهت که به وراثش اعتماد ندارد که آنها ثلث او را به مصرفش برساند این مبلغ را پیش آن شخص معتمد به امانت میگذارد که برای او صرف کند ، بعد از مرگ او برای مصارف ثلثش صرف کند البته این مبلغی که گذاشته پیش آن فرد معتمد ، گاهی از اوقات مساوی با ثلث مال اوست ، گاهی بیشتر هست گاهی کمتر حالا مثلا تمام مالش 300 هزار تومنه مثلا این 100 تومن گذاشته پیش آن فرد ، خب معلوم است این 100 تمون مساوی با ثلث است ، برای اینکه 100 تومن ثلث 300 تومن است ، این دیگر احتیاجی ندارد اجازه بگیرد ، برای اینکه این 100 تومن مساوی ثلث هست و آن شخص هم وصی ست واین ثلث مال را در مصارف مقرر صرف میکند و نیاز یهم به استجازه ی وارث ندارد گاهی بیشتر است مثلا 300 تومن که مالش است ، 200 تومن گذاشته پیش آن شخص خب این 200 تومن دو مقابل ثلث است اینجا راجع به آن صد تومنش لازم است که اجازه از وارث بگیرد چون صد تومن به مقدار ثلث است و این 200 تومن گذاشته و آن 100 تومن اضافه زائد بر آن ثلث مال هست و باید از وارث اجازه بگیرد و گاهی از اوقات 50 تومن گذاشته یعنی 300 تومن تمام مالش است و این 50 گذاشته ، 50 تومن کمتر از ثلث است اینجا هم استجازه ی از وارث ندارد فقط در یک صورت محتاج به استجازه ی وارث هست آن جایی که آن مال سپرده زائد بر ثلث باشد ، اینجا نیاز به اجازه ی وارث دارد و آنجایی که مال سپرده مساوی با ثلث است یا کمتر از ثلث است نیازی به اجازه ندارد خودش صرف میکند چون وصی هست و صرف میکند

وحالا یک صورت هم هست و آن اینکه گاهی تمام مالش همان است که سپرده به او ، گاهی افرادی پیدا میشوند که اینها در زنده ماندن خودشان اموالشان را بین وراث تقسیم میکنند این سؤال هم شده پیش آمده ، خب مرد ثروتمندی هم بوده و اولاد هم متعدد داشته پسران و دختران ، همه ی اموالش راتقسیم کرده بین وراث ، آنهایی که باید ببرند در زمان حیاتش داده به آنها و خودش دیگرهیچ چیز ندارد ، مالک هیچ چیز نیست فقط مالک این مبلغی ست که هست ، یک میلیون تومن فرض بفرمایید ، همین را دارد فقط ، بقیه هر چه بوده تقسیم کرده بین وراث ، البته این کار خوبی نیست آدم خودش را گدا کند ، محتاج به اولاد بشود ، محتاج همسر بشود ، این کار عقلایی نیست ، دنیا انقدر تحولاتی دارد تبدلاتی دارد کی میدونه که چه میشود ، حالا این روی محبتی که به اولادش دارد یا به همسرش دارد ، هر چه دارد بین آنها تقسیم کند بعد خودش هیچ چیزی نداشته باشد ، یک وقتی تحولاتی در روزگار شد میخواهد دست گدایی به سوی اولادش دراز کند به همسرش دراز کند خیلی کار خوبی نیست حالا این کار را کرده مثلا حالا داده به آنها و خودش دیگر مالک چیزی نیست هر چه هست همین مبلغی که دارد ، این را هم میترسد که اگر بماند آن را صرف نکند بعد از مرگش ، میدهد به شخص معتمدی خب اینجا همه ی مالش همین است هیچی ندارد چون بقیه ی مالش را داده به دیگران و فقط این مالش همین است و آن را داده به شخص معتمدی

اینجا ماترکش همین یک میلیون تومن است و اگر به او گفته بعد از مرگ من این را صرف کن در مصارف او نمیتواند صرف کند برای اینکه این مال به امانت سپرده به او و از ملکش خارج نشده الان در ملکش است از دنیا که رفت وراث حق دارند در همین ، با اینکه بردند همه ی آنها را ، در عین حال در همین سهم دارند ، یعنی یک سوم آن مال میت است ، دو سوم مال وراث است ، اینجاست که اگر بخواهد صرف کند نیاز به اجازه ی وارث دارد با اینکه هر چه داشته داده به وراث بردند ، فقط همین یکی مانده در همین یکی هم اینها مالکند برای اینکه به امانت سپرده بود ، این که از ملک خودش بیرون نرفته ، از دنیا رفته در حالتی ک یک میلیون تومن پول دارد آن هم پیش آن فرد معتمد است ، به او گفته بعد از من برای من صرف کن ، او حق ندارد تمام این را برای او صرف کند نمیتواند ، بلکه نسبت به یک سومش بله حق دارد ، دو سومش مال وراث است ، باید از آنها اجازه بگیرد اگر اجازه ندادن حق صرف کردن ندارد ...

تمام این چهار صورت که عرض شد مال آن کسی ست که امانت بگذارد پیش آن طرف... اما اگر امانت نباشد ، صلح باشد ، صلح دیگر به وراث کاری ندارد ، صلح میکند اموالش را به یک شخص معتمدی یعنی از ملک خودش خارج میکند ، خارج کرده تملیک کرده به او ، منتها شرط کرده ، صلح مشروط ، شرط میکند و بهترش هم همین است ، برای خودش حد فسخ میگذارد ، میگوید دادم به شما تملیک کردم به شما ، ولی با این شرط که تا زنده ام خودم حق برداشت دارم از این ، یانه حق دارم فسخ کنم ، تا زنده ام حق دارم فسخ کنم ، حالا کلا فسخ کنم یا بعضا فسخ کنم ، یک قسمت از آن را یا کل آن را حق دارم در زمان حیات خودم فسخ کنم دوباره به خودم برگردانم و اگر در زمان حیات خودم فسخ نکردم از دنیا رفتم شما بعد از مرگ من به این شرط که معادل همین مبلغ را برای من خرج کنید اینه که معین میکنم چکار کنی مثلا

افطاری بدی ، روضه بخوانی ، به اشخاص بدی ، جهیزیه ی مستمند ها را بدی ، این درست است ، به این کیفیت بعد از مرگش دیگر به وراث کاری ندارد ، برای اینکه این منتقل به او شده است و همه اش مال اوست منتها مشروط است ، تا زنده بود حق داشت فسخ کند برگرداند وحالا هم که مرده است معادل همین مبلغ را او باید برای این صرف کند ...

وحالا اگر چنانچه او مرد مثلا زید داده به عمرو و عمرو وصی بوده حالا عمرو مرده قبل از زید از دنیا رفته بسیار خب اون صلح باطل نمیشود و از بین نمیرود منتها حق دارد فسخ کند چون برای خودش حق فسخ معین کرده بوده ، یا خیر به وراث او بگوید که این مال پدر شما بوده حالا منتقل به شما شده ولی با آن شرط ، شرطی که بعد از مرگ من عمل کنید به این وصیت ، اگر قبول کردند که قبول کردند باز هم در ملک اونها هست ولی با آن شرط ، منتها وراث به جای عمرو مینشینند و طبق وصیت عمل میکنند واگر چنانچه او هم مرد ، فقط وراث ماندند ، حالا وراث عمرو عمل نمیکنند به این وصیت ، وراث زید میتوانند فسخ کنند ، میگویند خب پدر ما داده بود به پدر شما که عمل به این وصیتش کنید او که از دنیا رفته باید شما عمل کنید حالا که نمیکنید ما فسخ میکنیم و به ما برمیگردد اینجا باز وراث زید حق دارند فسخ کنند چون وراث عمرو تخلف شرط کردند چون تخلف شرط شده حق دارند فسخ کنند برگردانند

این هم مسئله ی مربوط به صلح ....

صلواتی ختم کنید...

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

« لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم أفلا تعقلون »

عرض شد که در این آیات شریفه در سوره مبارکه انبیاء آن اشکال تراشی هایی که مشرکین داشته اند در مقابل رسول خدا آن اشکال اولشان همین بود که میگفتند تو بشری و بشر بودن را منافی میدانستند با مسئله ی رسالت بعد به دنبال اینکه بشر بودن با رسالت منافات دارد توجیهاتی میکردند ، حالا چون بشری ست عادی و نمیتواند مبعوث از قبل خدا باشد پس اگر کارهای خارق العاده انجام میدهد توجیه میکردند میگفتند یا شعر است و یا سحر است و یا اینکه خواب های آشفته است و یا افترا است اینها را توجیه میکردند امور خارق العاده را ، حالا خداوند حکیم جواب داد به آن اشکالشان ، که شما که میگویید بشریت منافات با رسالت دارد ، خیر ، هیچگونه منافاتی ندارد بلکه ملازمه هست ، رسول باید بشر باشد ، اصلا غیر بشر نمیتواند از جانب خداوند مبعوث بشود و دینی بیاورد شریعتی بیاورد ، تبلیغ کند ، در مردم باشد و الگو برای مردم باشد ، این شدنی نیست ، باید بشر باشد ، و همیشه هم در هر زمانی ما چنین کرده ایم ، ما بشر را به عنوان رسول فرستاده ایم ، اشکال شما در این که نمیشود چرا نمیشود ؟ قدرت مطلقه هر کاری میکند ، او قدرت مطلقه است ؛ او میتواند این کار را بکند ، او میتواند بشری بیافریند که در ساختمان وجود او دستگاه گیرنده ی وحی ای قرار بدهد ، گوشی که بشنود صداهایی را که شما نمیشنوید ، چشمی که ببیند جمال هایی را و چهره هایی را که شما نمیبینید ، خدا قادر بر این کار است که در سوره ی ابراهیم هم اشاره به همین مطلب شده چون در چند مورد قرآن این اشکال تکرار شده این اشکال تراشی مشرکین در مقابل انبیاء یکی اینکه

« قالوا ان انتم الا بشر مثلنا »

آنها به انبیاء میگفتند شما مثل بشر هستید ، اینکه میگویید مبعوث از قبل خدا هستید نیستید بلکه شما میخواهید ما را گول بزنید ، ما را از راه خودمان بیرون کنید

« قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم »

آنها هم جواب دادند درست است ما هم مانند شما بشریم

« ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده »

ولی حرف این است که خداوند قدرت دارد این منت را بر بعض بندگانش بگذارد ، آن دسته از بندگانش را از میان مردم برگزیند و آنها را به مقام نبوت برساند این منت را خدا دارد که ولکن الله یمن علی من یشاء ، خداوند بر هر کسی که بخواهد از بندگانش این منت را میگذارد که منصب رسالت و نبوت به او میدهد ، آن دستگاه گیرنده ی وحی را به او میدهد و او را مبعوث در میان مردم میکند ، قدرت است دیگر ، قدرت مطلقه که دیگر در آن حرفی نیست ، علی کل شیء قدیر ، قدرتی ست که هم جماد میسازد هم نبات میسازد ، موجود بی حرکت و بی حس و هم نباتی که روح نباتی دارد ، آن قدرت نبات میسازد و حیوان میسازد ، توی جماد ها هم یکی مثلا طلا میسازد یکی کچ و آهک میسازد خب قدرت دارد ، از جماد هم آهک ساخته هم طلا و برلیان ساخته ، هم آفتاب منور ساخته است و هم سنگ سیاه ساخته ، هر دو جمادند که او ساخته ، هر دو قدرت بر این دارند

در نباتات میسازد هم گلبرگ لطیف و خوشبو و خوشرنگ میسازد هم خار خشن تیز و برنده میسازد قدرت دارد ، او میتواند درخت چناری بسازد که هزار ها سال ریشه دار بماند طوفان های تند نتواند او را تکان بدهد ، از آن طرف گیاه های خیلی نازک لطیف میسازد و چند روزی هست و چند روز دیگر پژمرده میشود ، قدرت بر این دارد

حیوان ها را میسازد ، از میان حیوان ها طاووس زیبا میسازد از آن طرف کلاغ و جغد منفور هم میسازد ، طاووس و بلبل محبوب میسازد از اون طرف جغد و کلاغ را هم میسازد ، زنبور عسل میسازد و او را عسل سازنده قرار میدهد ؛ خرس و خوک را هم میسازد که آدم از دیدنشان هم نفرت میکند

آنچه حق آموخت مر زنبور را آن نباشد شیر را و گور را

آن شیر با آن صلابت ، گور خر با آن هیبت که دارد نمیشود که عسل بسازد اما زنبور به این کوچکی را عسل ساز قرار داده

خانه ها سازد پر از حلوای تر حق بر او این علم را بگشاده در

 او در این علم را در وجودش باز کرده

او به نور وحی حق عزوجل کرده عالم را پر از شمع و عسل

« واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا »

او این قدرت را دارد ، در جمادات در نباتات در حیوانات در انسان ها به همین کیفیت که عرض شد ، انسانی میسازد مغزهای متفکر که اینها نقاد ، موشکاف ، تحقیقات علمی عجیب میکنند زمین رابه آسمان میدوزند ، از آن طرف انسان های کودن و گیج که اینها از اداره کردن خودشان هم عاجزند ، اینها را ساخته است ...

همان قدرت است علی امیر علیه السلام را میسازد ، گرداننده ی عالم امکان قرارش میدهد از آن طرف شمر و سنان و خولی را میسازد ، اینها همه ساخته ی اوست ، دست اوست ...

« هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یذکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة »

« ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده »

پس قدرت است ، شما درمقابل قدرت مطلقه دارید انتقاد میکنید اعتراض میکنید میگویید شما بشرید مثل ما ، چطور میشود ؟ همان خالق بشر را ساخته است و او را مبعوث به نوبت قرار داده در میان شما هادی و راهنمای شما باشد ، این از جهت اینکه بشریت منافاتی ندارد ...

اما گفتید که معجزه بیاورد ؛ چون آیه این بود ، میگفتند : فالیأتنا اگر چنانچه راست میگوید برای ما معجزه و آیتی بیاورد ، فالیأتنا بآیة ، آیتی بیاورد همان گونه که سایر انبیاء مرسل به آن آیات بودند

« فالیأتنا بآیة کما ارسل الاولون »

گفتید آیت بیاورد ؟ چون حرف آخرشان این بود ، حالا که بشر مبعوث شده از قبل خدا به ادعای خود پس معجزه ای بیاورد خب جواب میدهند معجزه همین قرآن دیگر

« لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم »

ما همین قرآنی که بر شما نازل کرده ایم ، این بزرگ ترین آیت است بزرگ ترین معجزه است ، معجزات سایر انبیاء معجزات موسمی بوده و در زمان معینی بوده ، همیشه که نیست ، آن کتابی که به عنوان معجزه ی همیشگی ست تا روز قیامت همانی است که به عنوان قرآن به دست شما داده شده ، ذکرکم فیه ، ذکر شما در اوست ، ذکر یعنی آن چیزی که شما را بیدار میکند و به باور می آورد که باور کنید که آورنده ی این کتاب مبعوث از قبل خداست...

آن کسانی که خودشان دشمن بودند و سرسخت ، در زمان نزول قرآن بر آنها هم ذکر بود منتها منصف نبودند اگر عاقل باشد انسان و منصف هم باشد در همین قرآن بیاندیشد خواهد فهمید که قرآن معجزه ی الهی ست که از لسان رسول امی و نبی امی صادر شده و لذا ولید ابن مغیره ، خب این آدم قدرتمند بود در مکه ، ثروتمند بود و خیلی هم باهوش بود با فراست بود و مدبر بود در میان قریش او را ریحانه ی قریش مینامیدند ، یعنی گل سر سبد قریش بود ، در مشکلاتشان به او مراجعه میکردند حل مشکل میکرد وقتی قرآن نازل شد و به مردم ابلاغ میشد آنها هم در مقابلش عاجز بودند رفتند پیش او که به نظر تو این چه جور کلامی ست او گفت این مطلب را گفت :

« ان له لحلاوة وان علیه لطلاوة ان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق انه لیعلوا ولا یعلی علیه »

گفت من در مقابل این کلام گیج شده ام برای اینکه شیرینی خاصی دارد و زیبایی مخصوصی دارد بالای این کلام ثمر بخش است ، پایین این کلام پر مایه است بر همه چیز پیروز میشود و هیچ چیز بر او پیروز نمیشود

این قضاوت یک مرد کافر است و عاقبت هم ایمان نیاورد اما میفهمید این مطلب را

ذکرکم فیه همین است یعنی قرآن شما را توجه میدهد تنبه میدهد بیدار میکند اما کسی نخواهد بیدار بشود دیگر دست خودش است ، مثل آدمی که چشم باز نکند که دارد آفتاب میزند ، هر چه دادش میزنی که آفتاب نزدیک طلوع است برخیز نماز بخوان ، اصلا چشم باز نمیکند که ببیند صبح شده یا نشده ، خب این بیدار میشود ولی نمیخواهد چشم باز کند تا ببیند وقت نماز میگذرد ، خب هستند افرادی ، بل میفهمند ، اما نمیخواهند چشم باز کنند و حق را بپذیرند

حالا همان ذکر در میان شما هم هست ، شما هم عاقل باشید که أفلا تعقلون ؟ هم تعقل میخواهد و هم انصاف ، شما هم عاقل باشید ، همین کتاب و همین قرآن آسمانی را در نظر بگیرید ، از دامن همین قرآن ببینید چه جمعیت های علم و دانش تولید شده اند در دامن این قرآن ، فقها تولید شده اند ، حکما بوجود آمده اند ، عرفا آمده اند ، قدبا آمده اند ، تمام اینهایی که در هر فنی در هر رشته ای تخصصات علمی دارند خب اینها از دامن قرآن بوجود آمده اند همین برای شما کافی نیست که بفهمید که قرآن کتاب انسان ساز است ، انسان های کامل ساخته ، انسان های امین ، انسان های صادق که در میان افراد بشر و انسان ها اینها ممتازند ، زبانزدند به علم و تحقیقات علمی ، کافی نیست ؟

در رأس اینها وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام است که او معجزه ی خود پیغمبر اکرم است

« یقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب»

میگویند تو مرسل نیستی ، بگو شاهد من بر رسالت اول خداست که اگر بنا بود من دروغگو باشم و از قبل خدا نیامده باشم او جلوی مرا میگرفت برای اینکه میخواهد بشر را هدایت کند اگر بنا باشد کسی بیاید به عنوان مدعی نبوت و خارق العاده اموری انجام بدهد او جلویش را نگیرد و در واقع نبی نیست لازمه اش این است که خدا گمراه کرده باشد مردم را ، این که خلاف حکمت است ، خود اینکه به من اراده ی من خلاقیت داده وجلوی مرا هم نمیگیرد این بهترین شاهد است که خدا شاهد بر نبوت من است و از آن طرف من عنده علم الکتاب اون کسی هم که حقایق قرآن پیش اوست ، خودش قرآن است ، قرآن را مجسم نشان میدهد ، این کافی نیست که نشان بدهد قرآن انسان ساز است ؟ آن مکتبی که مثل علی علیه السلام را به دنیا عرضه کند آیا کافی نیست که بگوییم آن مکتب حق است ؟ آن مکتب هم مکتبی ست که علی علیه السلام میپروراند ، آن مکتبی ست که حسین علیه السلام در دنیا نشان داده ، این کافی نیست ؟!

ولذا اگر تعقل کنید اگر منصف باشید همین کتاب ذکرکم فیه شما را بیدار میکند و تنبه میدهد و به باور می آورد که آورنده ی این کتاب نبی مرسل است

ولذا باید سفارش کرد به آقایان جوان ها و نوجوان های محترم که گاهی از اوقات حس تحقیق درشان است بخواهند کنجکاوی کنند گاهی فکر میکنند ما برویم دنبال چیزهای دیگری را مطالعه کنیم ادیان دیگر را مذاهب دیگر را ، عمر آدم مگر چقدر است که آدم عمر خودش را صرف کند در مطالب و ادیان دیگری ، تورات ببیند انجیل ببیند به سایر مذاهب برسد ، تحقیق کنم ببینم حق [ نامفهوم ] تمام میشه عاقبت هم کاری نکرده ، خیر راه را صاف کرده اند انسان خودش میفهمد ، عاقل است ، میفهمد اون مکتبی که امثال خواجه نصیرها را پرورانده ، آن مکتبی که امثال علامه حلی ها دارد ، اینها مردمان محقق بودند که بنده اگر صد سال هم تحقیق کنم به پای تحقیق اونها نمیرسم ، اونها تحقیق کرده اند موشکافی کرده اند همه در مقابل این مکتب خاضعند ، پس راه را هموار کرده اند ، اونی که بر من لازم است در خود همین مذهب اندکی فکر کنم و معارف بدست بیاورم ، لازم نیست در غیر این مذهب فکرکنم تا بفهمم حق است یا نه ، حقیتش برای من اگر منصف باشم روشن است برای اینکه دیگران که از من کنجکاو تر بودند محقق تر بودند ، آنها رفته اند تحقیقات کرده اند ، آنچه که اشکالات بود جواب ها داده اند راه با است ، حالا اونی که من وظیفه دارم از عمر کوتاهم استفاده کنم معارف شیعه را خوب بفهمم ، عقاید حقه را خوب در جانم بنشانم ، مسائل اخلاقی همین مکتب را در جان خودم ایجاد کنم برنامه های عملی همین مکتب را انجام بدهم تا بر نورانیت و لطافت روحی بیشتری آگاهی پیدا کنم این وظیفه است ...

ولذا « لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم أفلا تعقلون »

نمیخواهید شما عقل خود را به کار بیفکنید با انصاف داوری کنید و قرآن را کتاب حق آسمانی بدانید ، هر چه نیرو دارید در فهم همین بکار بیفکنید

اگر دنبال مطالب دیگری بروید نوشته های دیگران را بخوانم تا چه گفته اند ، بله خیلی هم هستند افرادی را که به عنوان محقق خود را نشان میدهند باید خیلی مراقبت باشد ، نوشته های هر کسی را انسان دنبالش نرود به صرف اینکه میخواهم تحقیق کنم ، هستند افرادی که مقداری ادبیات عربی مثلا یاد گرفته اند و قدری درسهایی خوانده اند ، کمی آشنایی دارند بابت قرآن و حدیث و بعد هم پناه برخدا اگر رفته باشند اروپا و آمریکا و آب و هوای اونها هم خورده باشد به مغزشان چون آمده باشند خودشان را بعنوان اینکه حالا اسلام را خوب شناخته ام و میتوانم به دیگران معرفی کنم ، شیطنت خود را در ضمن همین مطالب تنفیض کند و به افکار مردم القا کند آن وقت عده ای جوان های کم مایه یا بی مایه که در نظر آنها بزرگ جلوه کند او ، نوشته اش حرف هایش در نظر آنها بزرگ جلوه کند و حال آنکه در نظر اهلش هیچ ارزشی ندارند ، چه بسا همان ها یک متن عربی پیش او بگذاریم نتوانند خوب بخوانند و خوب بیان کند مطلب را ولی همان آدم در نظر دیگران چون کم مایه اند ؛ چون خام و ناپخته اند در نظر اونها بزرگ جلوه کند گفتارش، نوشته هایش ، بروند سراغ آن و به دامن همان بیفتند و در ضمن همان مطالب حقی که گاهی هم دارد ضمن آن مطالب باطل را هم به خوردشان بدهد

بدبختی همین است که مولی المتقین فرمودند که علت فتنه ها همین است که ضغث من هذا ضغث من هذا ، یک مشت حرف حق ازا ین طرف میگیرند یک مشت حرف باطل از آن طرف به هم می آمیزند و مردم هم که اکثرا مشخص نیستند که حق کدام است و باطل کدام است ، حرف های حقی که همه گفته اند او هم میگوید ، ولی در ضمن همین حرف های حق ، حرف باطل را هم در لفافه ی همان به خورد دیگران کم مایه ها میدهند و گمراهشان میکنند

انسان باید دنبال نوشته های کسی برود که متهم نباشد همین قدر که متهم شد ولش میکند ، دنبال گفتار کسی برود که متهم نباشد ، همینقدر که متهم شد ولش میکند چون انسان عاقل اگر از راهی احتمال بدهد این راه گرگ درنده ای باشد و یا گزنده ای یا اینکه دزدی باشد از آن راه نخواهد رفت ، این عقلایی ست ، شکی در آن نیست ، آنوقت مسئله ی دیدی که حیات ابدی به آن مربوط است ، اگر از یک راهی برود که درنده ها او را بدرند خب خیلی مهم نیست ، او از حیات دنیا از بین رفته اما اگر از راهی برود که گمراهش کنند حیات ابدی ش را متزلزل کنند این کار بسیار خطرناک است

من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد لله و ان کان الناطق عن الشیطان فقد عبد الشیطان

اگر آن نویسنده ، گوینده از خدا بگوید و اخلاص هم داشته باشد آن کس که گوش میدهد به حرف او و میخواند نوشته ی او را عبادت خدا میکند ، اگر او از شیطان میگوید و آن طرف هم درست تشخیص نمیدهد از شیطان است یا از غیر شیطان ، از شیطان میگوید و او هم گوش میدهد او هم میشود عبادت شیطان و پرستنده ی شیطان ...

پس توجه لازم است انسان دنبال کسانی برود ، نوشته هایی برود که اتهامی ندارند ، پیش اهلش شناخته شده اند به حقیت و اخلاص ، دنبالشان برود والا [ نامفهوم ] وافی نیست به این مطلب که انسان این طرف بدود آن طرف بدود ، این نوشته را ، آن نوشته را ، این گوینده را ، عمر تمام میشود و عاقبت هم چیزی دستش را نگرفته ، پس همینقدر کافی ست که انسان بزرگان را میبیند از راهی رفته اند بزرگانی که حقیتشان مسلم است

ما بحمدلله در تاریخ مذهب شیعه اینقدر شخصیت های عظیم متقن متخصص امین داریم که هم متخصصند هم امینند و شناخته شده اند مورد تایید همه ی اهلش هستند خب آدم دنبال اینها میرود و در نوشته ها و گفتار اینها تحقیقاتی میکند بر معارف دینش می افزاید بر لطافت ونورانیت جانش...

ان شاءالله خدا به همه ی ما لطف و عنایت کند توفیق بهره برداری از معارف قرآن و اهل بیت به ما عنایت بفرماید

بنی امیه و اعوان و انصارشان ، پسر زیاد و اعوان و انصارش اینها تمام همشان این بود که سیطره ی خود را بر مردم نشان بدهند ، جبروت خودشان را و عزت و قدرتشان را نشان بدهند و آل علی را در میان مردم ذلیل کنند و خار کنند ، هدفشان این بود ، در کربلا که آن کشتار را بوجود آوردند بعد اسیر کردند خاندان امام حسین علیه السلام را ، در شهرها بیاورند بچرخانند در مجلس کوفه بیاورند ، مجلس شام ببرند ، همه ی همشان این بود که آنها را ذلیل کنند و خودشان را در میان مردم عزیز و مقتدر نشان بدهند ولی به حمدالله رفتار اهل بیت علیهم السلام ، گفتارشان در کوفه ، در شام ، بین راه ، چنان آنها را رسوا کرد ، پرده ها را کنار زد ، جنایاتی که آنها میخواستند مکتوم نگه دارند ، افشا کردند و رسوایی آنها را به مردم نشان دادند ، فضاحت آنها را برملا کردند عجیب است ، وارد کرده اند در کوفه آن خطبه ی زینب کبری علیه السلام در کوفه که انقلابی به وجود آورد ، درست نقشه ی آنها را نقش بر آب کرد ، آنها میخواستند در کوفه رعبی وحشتی ایجاد کنند و خودشان را مسیطر و پر جبروت نشان دهند

خطبه ی حضرت زینب علیها سلام چه کرد با دلهای مردم و چگونه پرده های جنایت آنها را بالا زد ، آوردند به مجلس ابن زیاد وارد کردند در آنها هم به همین کیفیت ، آنجا هم خود ورود زینب کبری علیها السلام مایه ی سرکوفت دادن بر او بود ، وارد شد ، او گفت که « من هذه المتکبره » زنی که وارد شد ، بی اعتنا وارد شد و در مجلس نشست کی بود ؟

خود این ورودش تکان داد مجلس را ، کسانی که بودند اطراف خانم ، اول چیزی نگفتند بار دوم سؤال کرد نگفتند ، بار سوم یکی از آنها گفت ، هذه زینب بنت فاطمه ، همین جمله یعنی شما خجالت بکشید ، شما خودتام را جای پیغمبر گذاشته اید خلیفه ی رسول معرفی میکنید ، همان رسولی که فاطمه علیها السلام را آنچنان عظمت میداد به او که دست او را میبوسید این دختر همان فاطمه است ، یعنی درست است شما خلیفه ی پیغبر باشید و بعد هم دختر پیغمبر رابه این کیفیت وارد مجلس کنید

او زخم زبان ها داشت از جمله با امام سجاد علیه السلام ، رو کرد به امام سجاد که شما کی هستی ؟

گفت من علی ابن الحسینم ، گفت مگر علی ابن الحسین را خدا در کربلا نکشت ؟ فرمود که برادری داشتم او هم نامش علی بود ، او را مردم کشتند در کربلا ، گفت نه ، خدا کشت او را ، فرمود البته ، الله یتوفی الانفس حین موتها ، هر کسی را دم جان دادن خدا جانش را میگیرد اما در عین حال او را مردم کشتند ، یعنی حرف بیخود نزن گناه بنده را به پای خدا حساب نکن به حساب خدا نگذار

مکتب اسلام مکتب جبر نیست که گناه بنده را به حساب خدا بگذاری ، نه ، مردم کشتند ، او دید که در مقابل جواب میدهد خشمگین شد گفت اینقدر رمق داری که در مقابل من جواب بدهی ؟ بیایید گردنش را بزنید ، همین که این دستور قتل صادر شد ، خود دستور قتل علامت عجز است ، یعنی چون در مقابل منطق عاجز و بیچاره شد خب هر زور داری دستور قتل میدهد ، این که علامت قدرت نیست ، زینب علیها سلام از جا برخواست ، دست به گردن برادر زاده اش افکند گفت از ما دیگر مردی باقی نگذاشته ای ، بس نبود که این همه خون های ما را ریختی ؟ من از او جدا نمیشوم اگر بناست او کشته شود من هم با او باید کشته شوم ، ابن زیاد نگاه کرد مدتی بعد هم گفت عجبا للرحم ، تعجب میکنم چنان خود را فدای او میکند ، واقعا حاضر است به جای او کشته بشود

بعد امام سجاد فرمود أبی القتل تحددنی یابن زیاد؟ مرا به قتل و کشته شدن تحدید میکنی ؟ أما علمت ؟ مگر ندانسته ای که کشته شدن سیره ی ماست و شهادت کرامت ماست

او دیگر منصرف شد از کشتن اما دست به جنایتی زد که دل ها را سوزانید

با سر مطهر امام علیه الصلوة و السلام عملی مرتکب شد که انسان از گفتنش هم زبان یارایی نمیکند

«لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم »